

هم ناله با یتیمان کوفه

عاشق کوفه فزاید

قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم

از مصادر شیعه

مناقب ابن شهر آشوب جلد ۳ صفحه ۳۳۷

مولای من سلام

رمضان که به ثلث آخرش می رسد، ددل حسین و زینبین شور و نوایر پامی شود، آسمان رنگ غم به خود می گیرد و فرشتگان ماتم عزامی گیرند.

و آنشب ممان ام کلثوم بودی، همه از قصه نان و نمک و شیر، و بی قراریهایی تودر آنشب شنیده ایم که مدام از خانه بیرون می آمدی بر آسمان و ستاره ها نگاه می کردی و منظر طلوع سپیده صادق بودی و بی قرار وصال با مادر دلریاست، و ام کلثوم هم بی قرار بی قراریهات.

صحنه که به مسجد روانه شدی مرغابی ناخوش در دامن کسرت شده بودی، یعنی که توبر جمله کائنات حتی و توحی از سفارش مرغایها هم غافل نبودی، باطنین صدای الصلاه الصلاه تو بهم خنجران بیدار شدند حتی قاتلت، قاتلی که حضرت شمشیرش آتد بر بند بود که صدایش در گوش تاریخ پیچید تا آنجا که جبران خلیل جبران میچی می گوید: علی در محراب عبادت کشته شد به خاطر شدت عدلش.

و بعد برق شمشیر و جوشش خون و رقص عشق تودر محراب، و سرود خوش فزت و رب الکعبه.

ای جامع اضداد و دنبال وارثان می کردم که با آنها از تو بگویم ولی تو را در کد امین و اثره ججو گتم، در کد امین سرا بوجیمت، کنار تنور برافروخته سیزن، یاد خراب، کنار سیر و نامینای خراب نشین، یاد خانی تیمان کوفه و یاد کعبه بر دوش پاسبان، یاد میدان جنگ بدر و احد و خندق... که ضربه ذوالفقار تو بهتر از عبادت جن و انس لقب گرفت.

نه، بگذار تو را در قاب آینه تاریخ، همراه قمبر غلام با فدایت در بار کوفه به نظاره. مشتیم که دو تپسیر این خریده ای یکی برای خودمانگنه و مندرس و دیگری برای قمبر تازه و جذاب، قمبر از این همه بزرگی تاب نمی آورد و معترض می شود که آقا جان، بیچ اربابی با غلاش در بیچ جانین طور رفتار می کند و تو میگوئی که تو جوانی و سپهرین تازه زمبده تو ست.

مولای من این شب که فصل عرش نشینی فرشیان و دل های پر آشوب است بگذار با کسالت آرام بگیرم و با نمانای مولای یا مولای تو در مسجد کوفه باران شوم و بر کور تقصیده گناهانم بارم.

ای بگردد کچه های تاریک و خاموش کوفه؛ بر خیز که مادی می خواهد تمییز را که زنده بخواند ولی او از درد کلمه گرسناش خواش نمی برد. طوفان شوکه سپهر و خراب نشینی سر بر خشت خراب نهاده است زب خاطر نان و خرمیات که گرسنه گذاشتن سر بر روی زانوانت است. صورتت را با آتش بر افروخته تور سپهرین سرخ کن و بر خود بر من و بر شکمهای سیر و بر تارخ فریاد زدن که ای آتش بسوزان صورت علی را که از احوال تیمان غافل شده است.

آقا جان پیامبر دشناس «وجودت چه یافت که فرمود: «علی مع الحق و الحق مع علی»

زرتاشان در بیچ و خمهای کلامت چه دیدند که گفتند: کلام علی فروتر از کلام خالق و فراتر از کلام مخلوق است. (ابن ابی احمد)

گوهر شاسان در نهادت چه یافتند که نماندند: ز خدا تو انمش گفت، ز بشر تو انمش خواند. متحیرم چه نام شد ملک لافچی را (شهریار)

... و آرام آرام که به غروب میست و یکم نزدیک می شویم رنگ صورتت بر اثر شدت زحر چون دستلی که بر سربسته ای زرد می شود و تلاش طیب هم بی ثمری ماند. تیمان کوفه که اکنون راز نان و خرم را نفیده اند و معایشان عل شده است با خبر می شوند که طیب برایت شیر تجویز کرده است همه با طغنی از شیر پشت در صف می بندند، مولای من آگاه که شیر تناول می فرمایی نماند که قاتلت را فراموش کنی.

حسن و حسین، زینب ام کلثوم پرواز دارد و در شمع وجودت که رفته رفته خاموشی می گزید در طواف بستند و تو بازی قرار تیمان می شوی و بر حسن بانگ می زنی:

«الله الله فی الیام فلا تغوا افوا هم و لای صیوا بخضر تکلم. والله الله فی حیرانکم فانم و صیه تمیکم. ما زال یوصی بهم حتی طشانه سور شتم.»

خدا را خدا را در مورد تیمان؛ نماند که گاهی سیر و گاهی گرسنه بمانند؛ نماند که در حضور شما، در اثر عدم رسیدگی از زمین بروند.

خدا را خدا را که در مورد همسایگان خود خوشتر قاری کنید، چرا که آمان مورد توصیه و سفارش پیامبر شما هستند. وی همواره نسبت به همسایگان سفارش می فرمود تا آنجا که ما گمان بریدیم به زودی سهمیه ای از ارث برایشان قرار خواهد داد.

خدا را خدا را در توجیه قرآن؛ نماند که ویران در عل به آن از شاپی گیرند. خدا را خدا را در مورد غار، که ستون دین شماست. خدا را خدا را در مورد خانه پروردگارتان؛ تا آن هنگام که زنده هستید آن را خالی نگذارید، که اگر خالی گذارده شود حمله داده نمی شود و بلای الهی شایع می گردد.

ای نوادگان عبدالمطلب، نماند که شما همه از شهادت من دست خود را از آستین بیرون آورید و در خون مسلمانان فرو برید و بگویید امیر مؤمنان کشته شد و این بهانه ای برای خونریزی شود.

آگاه باشید که به قصاص خون من تنها قلم رامید بکشید. بگردید که هرگاه من از این ضربت جهان را بردو گفتم او را تنها یک ضربت بنید تا ضربتی «برابر ضربتی باشد. و زندگ او را مثل گند کوش و بینی واعضای او را نسزید، که من از رسول خدا شنیدم که می فرمود: «از منگه کردن بر سزید، که چه نسبت به یک گزنده باشد»